

بایک مشتری!

نویسنده: ملیکا موینده ۹ ساله

روزی پسری با مادرش با هم به بازار رفتند، ولی همه‌ی مغازه‌ها بسته بود. فقط یک مغازه باز بود که او هم داشت می‌بست.
پسر جلو رفت و به فروشنده گفت: «چرا مغازه را می‌بندی؟ ما مشتری هستیم و برای خرید آمده‌ایم؟»
فروشنده گفت: «بایک گل بهار نمی‌شود! بایک مشتری هم مغازه باز نمی‌شود!»

قصه‌ک

شماره ۵۷

۱۲ شهریور

۱۴۰۱

نوشته‌های
شما